

کرمان؛ از رکود تا تحول

سفری دوباره به دیار کریمان، اردیبهشت ۱۴۳۰





آن سال ها روح زندگی در شهر کم کم در حال رنگ باختن بود و من که آن زمان ها بیشتر به این شهر پر رمز و راز سفر می کردم، می پرسیدم به راستی این خطه تغییر را دوست ندارد؟ چرا هر روز آن مثل قبل است؟ راستش را بخواهی دلم به حالش می سوخت به حال مردمانش، به حال جغرافیایش، به حال صنعتش، به حال بازارش، به حال تاریخش و...

فضای شهری اش. با خودم می گفتم این خطه که همیشه کارکشته ترین سیاستمداران، مجاهدان، فناوران، بهترین صنایع و خوش فکرترین مدیران تراز ملی و بین المللی را در خود پرورش داده، چرا فکری به حال خودش نمی کند؛ اصطلاحاً «چرا باغچه خودش را بیل نمی زند؟». راستی آیا هنوز هم در کشاورزی و بویژه جنوب استان از بیل استفاده می شود؟ آیا هنوز هم از اعماق حدود ۴۰۰ متری زمین برای کشاورزی آب بیرون کشیده شده و در جوی های خاکی و با آبیاری غرقابی به هدر می رود؟ آیا هنوز هم سرطان در این قطب کشاورزی کشور بیداد می کند؟ آیا هنوز هم مردمانش آن چنان که باید مطالبه گری را یاد نگرفته اند و آن را پشت نقاب محجوبیت و بساز بودن پنهان می کنند؟ آیا هنوز هم مدیریت کلان این خطه در دست غیر کرمانی هاست؟ آیا هنوز هم صنایع بزرگ این استان در دست دیگران است؟ آیا هنوز هم حلقه های زنجیره تأمین و تولید تکمیل نشده و بین آن ها دیگرانی قرار گرفته اند؟ آیا هنوز هم غریب نوازی و غیرومی گرایی در این گستره جغرافیایی ارجحیت دارد؟ آیا هنوز هم نسبت به همشهریان و هم استانی های خود بی اعتمادی وجود دارد و به اصطلاح «مرغ همسایه غاز است؟»، آیا هنوز هم نمایندگان مردم در جهت احقاق حقوق حقه مردم این شهر با هیاهوی تبلیغاتی و سردادن شعارهای غیرواقعی انتخاب می شوند؟ آیا هنوز هم این انتخاب شدن ها فقط برای بیرون زدن از این استان و این آب و خاک و سکوی پرش است؟ پرش به کجا و به چه چیزی؟ مگر خود این استان و این شهر چه کم داشت؟ اگر چیزی کم داشت و شما برای اصلاحش آمده بودید پس کجا رفتید؟ کجا برای خدمت بهتر و آماده تر از اینجا؟ آیا هنوز هم جوانان و دانشجویان این خطه فاقد مهارت های اولیه مورد نیاز بازار کار هستند و فقط عمرشان را برای اخذ مدارک و طی کردن مدارج عالی به هدر می دهند؟ راستی از حال و هوای بازار وکیلش چه خبر؟ آنجا حال و هوای



دکتر مرتضی آیین

عضو هیأت علمی دانشگاه ملی مهارت و پژوهشگر برتر استان کرمان با رویکرد مهارتی

وقتی به کرمان سفر می کنی، حتماً گذشته پرافتخار و تمدن کهن این استان پهناور برایت زنده می شود. در خیابان و از پنجره ماشین دنبال همان شهر باستانی کویری، گرم و خشک و سنتی می گردی؛ همان شهری که بیست و چند سال قبل که آنجا بودم دقیقاً عین یزد خودمان بود حتی نسبت به ما، کمی عقب افتاده بود. همان شهری که اصلاً نمی شد با شهرهای بزرگی چون اصفهان، مشهد، تبریز و یا تهران مقایسه اش کرد. آن سال ها روح زندگی در شهر کم کم در حال رنگ باختن بود و من که آن زمان ها بیشتر به این شهر پر رمز و راز سفر می کردم، می پرسیدم به راستی این خطه تغییر را دوست ندارد؟ چرا هر روز آن مثل قبل است؟ راستش را بخواهی دلم به حالش می سوخت به حال مردمانش، به حال جغرافیایش، به حال صنعتش، به حال بازارش، به حال تاریخش، به حال کشاورزی اش، به حال منابع آبی اش، به حال سرمایه های فراری اش، به حال آدم های خوش فکر فراری از این خطه، به حال





خوبی داشت، روح زندگی بیشتر جریان داشت هر وقت کرمان می آمدم سری به آن جا می زدم. در اردیبهشت ماه پرستوها بالای فضای سبز واقع در فاصله بین بازار مسگران، حمام گنجعلیخان و کاروانسرا هیاهویی به پا می کردند، آن سال ها همیشه آنجا پر از توریست بود و کلی کودک و خردسال در حال بازی بودند و با توریست ها عکس یادگاری می گرفتند، شاید هم چندکلمه ای یاد می گرفتند. نمی دانم آیا هنوز آن درخت بید بزرگ در وسط آن فضا هست یا نه؟ الان دیگر باید خیلی بزرگ شده باشد. یادم هست آن روزها که سری به مغازه های فروش صنایع دستی می زدم دیگر استادکارها مثل قبل مشغول به کار نبودند؛ از مغازه دارها که سؤال می پرسیدم اکثراً می گفتند این ظرف کار اصفهانه، این یکی کار یزده، این یکی مال تبریز یا تهرانه. همیشه بازار کرمان به عنوان یک بازار سرپوشیده بزرگ جهان یکی از مقاصد اصلی گردشگران بوده و حس و حال خوبی به بازدیدکنندگان می داد. بگذریم...

در همین افکار بودم که کادر پرواز آمادگی خود را برای فرود در فرودگاه بین المللی کرمان اعلام کرد. در حال برگرداندن صندلی و میزها به جای اولیه خود در این فکر بودم که آیا این فرودگاه واقعاً بین المللی است یا فقط اسم آن را یدک می کشد؟ آیا بعد از این همه سال تغییر کرده یا همان است که بوده؟ آیا هنوز...؟

از هواپیما که پیاده شدم، مات و مبهوت ماندم. آیا اشتباهی رخ داده است؟ ممکن است هنگام سوارشدن اشتباهی رخ داده باشد؟ اما نه کادر پرواز همین چند دقیقه قبل اعلام کردند به کرمان پایتخت مقاومت جهان اسلام و زادگاه سردار سلیمانی رسیدیم. این را دیگر مطمئن بودم اما مشکل کجاست؟ همچنان در افکار خود غرق بودم که گرمی دست یک آشنای قدیمی روی شانهام مرا به خود آورد. از مدیران خوش نام و با سابقه استان بود با آن کت و شلوار منظم و پوشش همیشگی اش که زبان زد

بود و زمستان و تابستان نداشت. چند دقیقه ای در سالن فرودگاه به حال و احوال پرس و پرداختیم، ضمن اینکه سالن فرودگاه هم اصلاً مثل قبل نبود و من همچنان ذهنم درگیر این مسئله بود. خیلی دوست داشتم این ناهمخوانی با داشته های ذهنی خودم را از ایشان پی جو شوم و درگیری ذهنی ام کمتر شود. فکر کنم او هم پی به این مسئله برده بود، پرسید: «آخرین بار که به اینجا آمده ای چند سال پیش بود؟» سریع گفتم: «حداقل ۲۰ سال». آنجا بود که فهمید اضطراب ذهنی من ناشی از چیست. از آنجا که آدم رک گویی بود، گفت: «خلاصه بگویم دیگر آن شرایط ۲۰ سال پیش و تصورات ذهنی خود را فراموش کن. اکنون با چهره ای کاملاً متفاوت از شهر و استان روبه رو خواهی شد؛ شهری مدرن در کنار حفظ اصولی سنت ها با معماری پایدار شهری». با لبخندی همراه با چاشنی تعجب گفتم: «چه خوب» ولی واقعیتش جدی نگرفتم. با خودم گفتم احتمالاً دستی به سر و روی فرودگاه که جلوه اولیه شهر از دید مسافران هوایی است، کشیده اند. او همچنان ادامه داد و مثل همیشه با کلی عدد و رقم عجیب و غریب در خصوص مسائل کلان اقتصادی، صنعتی، سرمایه گذاری و مدیریتی مربوط به استان ذهن مرا بیشتر درگیر کرد، استاد این کارها بود و حقیقتاً همیشه آمار جامع و کاملی داشت. اگر نمی شناختمش می گفتم حالش خوب نیست، سنش هم که بالا رفته، ولی چشمانش برق عجیبی داشت، به اعداد و ارقام مسلط بود، خیلی مطمئن بر مسند سخن نشسته بود و همچنان بر چپ و راست ذهن درگیر من می تازید. **اگر واقعاً این وقایع و ارقام درست باشد باید تحولی شگرف رخ داده باشد؛ وقایع اتفاقیه ای خواهد بود.** چندانهای از خوشحالی، تردید، تعجب و درگیری ذهنی وجودم را فرا گرفته بود. خوشحال از اینکه ممکن است این خطه بالاخره مسیر خود را یافته باشد، تردید در مورد این حجم از موفقیت، تعجب





آیا هنوز هم نمایندگان مردم در جهت احقاق حقوق حقه مردم این شهر با هیاهوی تبلیغاتی و سردادن شعارهای غیرواقعی انتخاب می‌شوند؟ آیا هنوز هم این انتخاب شدن‌ها فقط برای بیرون زدن از این استان و این آب‌و‌خاک و سکوی پرش است؟ پرش به کجا و به چه چیزی؟ مگر خود این استان و این شهر چه کم داشت؟ خدمت بهتر و آماده‌تر از اینجا؟

از این همه تغییر طی این مدت اخیر و درگیری ذهنی به دلیل ناهمخوانی این همه تغییر با مشخصه‌هایی که از این شهر و سیستم حکمرانی‌اش داشتیم. اگر این همه تغییرات درست است بایستی نقطه عطفی داشته باشد. آن نقطه عطف چه بوده؟ در چه مقطعی بوده؟ و چه کسی آن نقطه عطف را تثبیت کرده؟ چگونه این همه تغییر مدیریت شده؟ چه چالش‌هایی داشته؟ سؤال پشت سؤال. از طرفی دلم نمی‌خواست به روی خود بیاورم یا در اطلاعات ارائه شده از سمت وی تردید کنم. بهترین کار این بود که بروم با بازدید میدانی به اصطلاح «سری دریاورم». گویا او هم متوجه این سردرگمی در افکار من شده بود. مطابق رسم مهمان‌نوازی که شهر کرمانی‌هاست به یک نشست دوستانه و گپ‌و‌گفت دعوت کرد. من هم پذیرفتم ولی قبل از آن بایستی در شهر چرخ می‌زدم. به کلی فراموش کرده بودم برای امری دیگر به این شهر آمده بودم ولی مهم نبود، خدا حافظی کردم. در نگاه آخرش با زیرکی تمام و با حرکت مردم‌گرا چشمتش و نوع دست‌دادنش که باز هم استاد این کار بود گفت: «شک نکن همین‌که گفتیم» او رفت و مرا با این همه عدد و رقم و تردید تنها گذاشت. هنوز درگیر فضای سالن انتظار فرودگاه بودم با خودم گفتم همین‌جا اطلاعات زیادی می‌توان به دست آورد، این همه غرفه، کانتر و ... در فرودگاه کرمان؟! هر کدام مشغول کاری بودند و نسبتاً هم شلوغ و پرمخاطب. تقریباً ویتروینی از ظرفیت‌های مختلف استان در همان فضای اولیه وجود داشت؛ امکان دسترسی به هر فضایی در استان از همین‌جا میسر بود و تمامی نداشت. برخلاف همیشه، دوست نداشتم از آن فضای بی‌روح قبلی هر چه سریع‌تر خارج شوم؛ اینجا دیگر مثل قبل نبود. اگر برای سرمایه‌گذاری، تجارت، گردشگری، بومگردی، اقامت، کار صنعتی و یا هر مورد دیگری به این شهر آمده بودم از همین‌جا می‌توانستم به همه موارد دسترسی داشته باشم. افرادی هم که مقابل شما هستند و در حال

مشاوره و راهنمایی هستند، خبره به نظر می‌رسند، گویا این‌که آموزش‌های حرفه‌ای دیده‌اند، کاملاً مسلط، متین و با شخصیت. ظاهراً تا اینجا کار قطعات پازل در حال تکمیل است، ولی هنوز هم تردید دارم. از سالن بیرون می‌زنم، آنجا هم شگفتی‌های دیگری نمایان می‌شود. سیستم حمل‌ونقل و لجستیک کاملاً هوشمند، پارکینگ هوشمند خورشیدی، خودروهای برقی و هیبریدی خودران و نیمه خودران با ایستگاه‌های شارژ هوشمند. ظاهراً دیگر مثل سابق نیست. چون هنوز کمی تردید دارم و هنوز می‌خواهم اطلاعات کسب کنم با یک خودروی هیبریدی لوکس همراه با راننده که به نظر می‌رسد آدم مطلعی است، راهی مقصد بعدی می‌شوم. در حال خروج از فرودگاه به قصد کسب اطلاعات بیشتر سر صحبت را با او باز می‌کنم، از طرز صحبت کردنش مشخص است اطلاعات خوبی دارد. می‌گوید اگر در سه سال اخیر بار اول است که به این شهر می‌آیید در سامانه «ملک سلیمان» ثبت‌نام و احراز هویت کنید و از خدمات و تخفیفات فراوان در طول اقامت استفاده کنید. سامانه هم برای خودش دنیایی داشت، واقعاً مثل اینکه اتفاقاتی در این شهر افتاده است. از محوطه فرودگاه که بیرون می‌رویم کنجکاوانه به داخل شهر می‌نگرم، انگار دنبال کشف حقایقی هستیم. بله چهره شهر دگرگون شده، معماری شهری به کلی عوض شده، معابر، نمای هماهنگ ساختمان‌ها، فضای سبز دل‌انگیز در دل اردیبهشت، خودروها، مبلمان شهری، فضای کسب‌وکار و حتی عبور و مرور عمومی، شهر رنگی دیگر به خود گرفته است. برخلاف قبل، اطلاعات کافی در مورد شهر و نقاط مختلف از طرق مختلف به راحتی در دسترس است؛ دسترسی‌های محلی کاملاً مشخص و سهل‌الوصول است. به نظر می‌رسد اکنون امکانات شهری با راحتی بیشتری در اختیار مردم قرار می‌گیرد. انگار اتفاقات خاصی در شهر افتاده؛ به‌طوری‌که چهره شهر دگرگون شده است.





از جمله مواردی بود که در فرودگاه شنیدم و بیشتر شبیه شعار بود، ولی ظاهراً عملیاتی شده. حتماً باید علاوه بر سایر بازدیدهای شهری، مجدداً وی را بینم تا فرایند این تغییر را از زبان او بشنوم و بدانم نقطه عطف آن کجا بوده. به عنوان اولین بازدید از راننده خواهش کردم با تغییر مسیر مرا به «مرکز فناوری های خلاقانه سردار دل ها» ببرد و او هم با روی گشاده و به گرمی از این پیشنهاد استقبال کرد. در بین راه هم از لزوم داشتن اطلاعات کافی در مورد شهر و همچنین دانستن چندین زبان زنده دنیا در حد معمول به عنوان یکی از پیش نیازهای شغل خودش صحبت کرد. در بین راه سعی می کند اهمیت و ارزش جایی که قصد دیدن آن را دارم را بیان کند. همین موضوع کنجکاوی من را برای دیدن آنجا دوچندان می کند. استان کرمان با جمعیتی بالغ بر چند میلیون نفر که معادن مس، فولاد، روی، زغال سنگ و سنگ آن معروف و به نوعی بهشت معادن ایران است، دارای مزیت های نسبی فراوان در این حوزه است. طبیعتاً در سفر به این استان انتظار نداشتم با مراکز بزرگ توسعه فناوری مواجه شوم، اما اکنون به دنبال مرکزی خاص بودم و اشتیاق داشتم شنیده ها از این مرکز را با دیدن آن تطابق دهم.

بعد از حدود نیم ساعت رانندگی از فرودگاه به مرکز فناوری های خلاقانه سردار دل ها در مرکز شهر رسیدیم. این مرکز حدوداً ۱۳ سالی هست که توسط خانواده ای خیّر به نام کرمانی پور در فضایی با زیربنای حدود ۲۰ هزار مترمربع و در دوطبقه احداث شده است. این مرکز به منظور تقویت خلاقیت کودکان کرمانی در حوزه ی رسانه های دیجیتال ایجاد شده و کودکان و نوجوانان ۱۲ تا ۱۸ ساله به صورت آزاد و بدون پرداخت هیچ هزینه ای پذیرش می شوند. مرکز سردار دلها توسط خانم شهیدی و همسرش اداره می شود و هدف آن ها صرفاً ایجاد فضایی



ساختمان ها، فضاهای شهری، دفاتر اصلی صنایع در سطح شهر، سیستم به روز حمل و نقل شهری و حتی الگوی عبور و مرور مردم خبر از تغییری شگرف می دهد. به صحبت های آن آشنای قدیمی در فرودگاه برمی گردم؛ ظاهراً باید این حجم از تغییرات را پذیرفت. راه اندازی بزرگ ترین مرکز جذب سرمایه گذاری داخلی و بین المللی، عدم اعمال سلیقه های شخصی در مدیریت کلان استان با تکیه بر مدیران بومی، دلسوز و آگاه استان به مدت بیش از ۲۰ سال، انجام سیستمی و فرایندی امور، راه اندازی بزرگ ترین مرکز فناوری و مهارت آینده کشور در استان که نمونه اش را در ارمنستان و بعضی کشورهای توسعه یافته دیده بودم با آن تأثیرات مثبت در کل اقتصاد کشور، بهبود فضای کسب و کار و حرکت به سمت کسب و کارهای جدید و نوظهور و پیشسازی استان در این خصوص، بازگشت حقوق دولتی معادن به استان و همچنین انتقال دفاتر اصلی آن ها به استان، مأموریت گرا کردن دانشگاه ها و مراکز علمی، آموزشی و پژوهشی، توسعه فرهنگ مطالبه گری عمومی و انتخاب درست نمایندگان مردم در مجلس و نهادهای تصمیم گیر، حذف موازی کاری نهادها، ارگان ها و ...



اگر واقعاً این وقایع و اعداد و ارقام درست باشد باید تحولی شگرف رخ داده باشد؛ وقایع اتفاقیه‌ای خواهد بود. چندانکه‌ای از خوشحالی، تردید، تعجب و درگیری ذهنی وجودم را فراگرفته بود. خوشحال از اینکه ممکن است این خطه بالاخره مسیر خود را یافته باشد، تردید در مورد این حجم از موفقیت، تعجب از این همه تغییر طی این مدت اخیر.



برای کودکان کرمان از هر طبقه اجتماعی برای دسترسی به مربیان کارآموده، امکانات، تجهیزات و دوره‌های آموزشی به‌منظور خلق ارزش و اثر هنری در حوزه‌ی رسانه‌های دیجیتال است. در این جا هیچ مسابقه‌ای بین کودکان برگزار نمی‌شود و هیچ رقابتی وجود ندارد و صرفاً تلاش می‌کنند شرایط یکسان و عادلانه‌ی دسترسی به فناوری را برای همه‌ی کودکان کرمانی اعم از فقیر و غنی فراهم کنند. هر ساله حدود ۱۰ هزار کودک کرمانی به این مرکز وارد می‌شوند و در کنار آموزش نرم‌افزارهای حرفه‌ای طراحی، عکاسی، فیلم‌سازی و آهنگ‌سازی، برخی مهارت‌های دیگر مانند روش ارائه‌ی مطلب و نگرش مثبت به رویدادها و پدیده‌ها را هم به‌طور مستقیم و غیرمستقیم آموزش می‌بینند. بسیاری از اشخاص مهم و هنرمندان تأثیرگذار کشوری نیز به این مرکز دعوت می‌شوند تا برای کودکان سخنرانی‌های انگیزشی ارائه کنند. آنچه این مرکز را متمایز می‌کند، اشتیاق کودکان برای حضور در آن در ساعات بعد از مدرسه و فضای دوستانه و دل‌نشین آن است. بی‌اختیار به یاد این بیت افتادم که «چوب معلم ار بود زمزمه‌ی فناوری، جمعه به مکتب آورد طفل گریز پای را».

در طبقه‌ی دوم این مرکز هم برخی شرکت‌های تجاری مانند دیجی کالا، آوا پرداز، مراکز تحقیقاتی صنایع بزرگ استان و شرکت‌های فناوری محلی حضور دارند که حمایت مادی این مرکز را به همراه سایر خیرین به عهده‌دارند. کودکان بعد از گذراندن دوره‌های تقویت خلاقیت در این مرکز و وقتی به سن ۱۹ سالگی می‌رسند بسته به تمایل، توانایی و سبب مهارتی که برایشان تشکیل شده، به دو شعبه این مرکز هدایت می‌شوند. کرمان استودیو (Kerman Studio) که به امور هنری می‌پردازد و کرمان لبز (Kerman Labs) که به امور فناوری و مهارت در زمینه‌ی برنامه‌نویسی می‌پردازد. هدف این دو شعبه تسهیل کارایی و ورود

جوانانی که عمدتاً بدون تحصیلات دانشگاهی هستند به بازار کار است. کرمان لبز عموماً به‌صورت شبانه‌روزی فعالیت می‌کند و افرادی در بازه‌ی سنی ۱۹ تا ۶۰ سال در این مرکز در قالب تیم‌های چهار نفره مشغول انجام پروژه‌های مرکز هستند. در کرمان لبز حتی روانکاوانی حضور دارند که در کنار تیم‌ها بر روی روحیه‌ی تیم و نوع نگرش آن‌ها به مقوله‌ی کار و مشارکت در توسعه‌ی اقتصادی کشور کار می‌کنند.

کرمان لبز ماهیت یک پیش شتاب‌دهنده را دارد و شرکت‌های بزرگ صنعتی و معدنی مانند مس سرچشمه و گل گهر هم با کرمان لبز همکاری دارند و برخی پروژه‌های خود را به این مرکز می‌سپارند. این مجموعه برای ایجاد فرصت‌های برابر برای کودکان در مناطق دورافتاده و محروم استان، اقدام به اعزام کامیونتهایی با نام Skill Box (باکس مهارتی) به این مناطق می‌کند. این کامیونته‌ها به تجهیزات کامپیوتری مجهز شده و مانند یک کارگاه کوچک سیار در نزدیکی مدارس مستقر شده و توسط مجموعه کنترل و مدیریت می‌شوند. در حال حاضر تعداد ۳۰ دستگاه باکس مهارتی در شهرها





و روستاهای مختلف استان فعالیت دارند و حدود ۲۰۰ دانش‌آموز را آموزش می‌دهند. این مجموعه سعی می‌کند نواقص سیستم آموزشی مدارس و دانشگاه‌های کشور را جبران کند و همچنین شکاف مهارت (Skill Gap) ایجاد شده در جهان و در مقیاس کوچک‌تر در کشور و استان را پُر کند؛ با این مضمون که «برای کودکان ۱۲ تا ۱۸ ساله، خلاقیت بسیار مهم‌تر از نوآوری است». واقعیت این است که خروجی سیستم آموزشی مدارس و دانشگاه، افرادی با دانش محدود است که مهارت‌های لازم برای ورود به بازار کار مبتنی بر فناوری را ندارند. آنچه این بازدید را برای من جالب کرد، درک اهمیت آموزش‌های مهارت محور برای دانش‌آموزان است که باعث رشد فرهنگ کشور و تقویت روحیه امیدواری در میان جوانان این خطه و حتی کشور شده و نیز تأمین نیروی کار بدون نیاز به طی شدن دوره‌های طولانی و چندین ساله‌ی دانشگاهی و با انبوهی از واحدهای کم ربط و بی‌ربط به واقعیت‌های محیط کار است. از طرفی این فعالیت باعث افزایش نرخ اشتغال در استان شده و فرهنگ سنتی کشور در ضرورت نانوشته‌ی دنبال کردن شغل پدری را در میان کودکان کرمانی اندک‌اندک تغییر داده است. اگر به نرخ اشتغال ایجاد شده توسط این مرکز برای افراد بی‌علاقه به حضور در دانشگاه و یا قشر زنان در کشور توجه کنیم، به نقش راهبردی این مرکز در تأمین نیروی کار و ایجاد اشتغال پی خواهیم برد؛ «چیزی که در کشور ما جای آن همیشه خالی بوده است».

با بازدید این مرکز تقریباً به یقین رسیدم که کرمان اکنون در مدار توسعه پایدار قرار گرفته و از صمیم قلب خوشحال شدم. بیخود نبود که از قدیم گفته‌اند:

**«هرچند که از روی کریمان خجلیم
غم نیست که پرورده این آب و گلیم
در روی زمین نیست چو کرمان جایی
کرمان دل عالم است و ما اهل دلیم»**

